

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين

والصَّلوة و السَّلَام على سَيِّدِنَا و نَبِيِّنَا و حَبِيبِ قُلُوبِنَا و

طَيِّبِ نَفُوسِنَا

ابى القاسم محمد و على آل بيته الطيبين الطاهرين

واللّٰعنة على أعدائهم اجمعين

در حديث شريف عنوان امام صادق

عليه السلام به عنوان مى فرمايند: وَ جُمْلَةُ اشْتِغَالِهِ فِيمَا

أَمْرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ يَنْهَاهُ عَنْهُ. يك مؤمن تمام اشتغال او

را يعنى آن امورى را كه انجام مى دهد و بطور كلى

تمام افعالى را كه در طول شب و روز با آن افعال سر

و کار دارد باید در مسیر اطاعت از الهی از اوامر الهی و نواهی الهی باشد از سر خود چیزی را کم و یا زیاد نکند عرض شد. دیدگاههای متفاوتی نسبت به این فقره وجود دارد از نظره اولی و دیدگاه اول صحبت راجع به تأثیر و تأثر، تأثیر و تأثر نفس است بر روی کارها و اذکارهایی که انسان انجام می‌دهد یک ارتباط مستقیمی بین کارهای ما و بین شکل‌پذیری نفس ما وجود دارد که ما نمی‌توانیم خود را از این شکل‌پذیری رها کنیم. هر شخصی هر عملی را که انجام بدهد و یا اینکه انجام ندهد نفس او به یک شکل و به یک چهره‌ای در خواهد آمد و اینطور نیست که انسان به یک مرتبه و یک مرحله متوقف باشد و افرادی که اهل فن هستند می‌توانند افراد را و خصوصیات افراد را و آن کیفیت نفس افراد را با توجه به آن شکلی که به خود گرفته تشخیص بدهند و شخصیت آنها را ارزیابی کنند و این مسئله حتی در چهره‌های ظاهری افراد هم مشخص است کاملاً این مسئله ملموس است برای افرادی که اینها چشمان برزخی‌شان و ملکوتی‌شان باز شده و می‌توانند با

توجه به ملاک‌هایی که در دست دارند به خصوصیات  
روحي افراد پي ببرند و اين تأثير افعال و تخيلات و  
افكار بر روي نفس يك مسئله‌اي است كه اساس  
حركت انسان را در اين دنيا تعيين مي‌كند. يعني اگر  
كسي مي‌خواهد در اين دنيا قدمي بردارد نمي‌تواند  
خود را از قيد و بند كارهايي را كه انجام مي‌دهد رها  
كند اين امكان ندارد. در واقع حركت در اين دنيا با  
سكون و عدم تعلق به افعال و كردار و تخيلات اين  
مسئله جمع بين متناقضين است امكان ندارد. يك  
روز اگر شخصي در مراقبه خود كوتاهي كند همان  
روز اثر خودش را خواهد ديد يا خودش وجدان  
خواهد كرد يا اين اثر موجود است ديگران خواهند  
ديد در هر صورت اينطور نيست كه مطلب مخفي  
باشد.



بنابراین صحبت ما در جلسات گذشته بر روی این فقره بر کیفیت تأثیر و تأثرات خود افعال بود و خود نیات و خود افکار بر نفس انسان و عرض شد در نظام آفرینش یک ارتباط وسیع و تنگاتنگ بین کارهائی را که ما انجام می‌دهیم و بین تأثیرات آن کارها بر نفس ما وجود دارد این مسئله، یک مسئله تکوینی است. مسئله تشریحی نیست، مسئله قراردادی نیست، یک مسئله تکوینی است. کسی که آب بخورد سیراب می‌شود این یک مسئله قراردادی نیست کسی که این داروی خاص را بخورد شفا نسبت به این مرض پیدا می‌کند این قراردادی نیست این یک مسئله تکوینی است کسی که سم بخورد از بین می‌رود این مسائل را می‌گویند مسائل تکوینی و ارتباط بین افعال و بین نفس تکویناً. خدای متعال این نفس بشر را بر اساس یک کیفیت و یک شاکله‌ای خلق کرده یک خصوصیتی دارد یک استعدادهایی دارد یک امکاناتی دارد و یک تهیأهائی را خداوند به او عنایت کرده چطور این که در جلسات گذشته نسبت به این مسائل عرض شد و عرض شد حقیقت

نفس آدمی که از آن مقام تجرّد نزول پیدا می‌کند  
واجد جمیع صفات جلالیه و جمالیه پروردگار است  
به نحو اجمال اگر ما بخواهیم تعبیر دیگری از این  
مسئله بیاوریم بهتر از این تعبیر نمی‌شود که بگوئیم  
خدایی که در قالب یک جسم در این زمین حضور  
پیدا کرده یعنی هر کدام از افراد این جمع که در اینجا  
حضور دارند خدایی هستند به این شکل و به این  
محدودیت که در اینجا در روی زمین وجود پیدا  
کردند به نحو اجمال البتّه نه به نحو تفصیل به نحو  
تفصیلش خود همان ذات پروردگار است. به نحو  
تفصیل همان مقام اطلاق پروردگار است و مقام  
لانهایتی او در هر مرتبه از مراتب فعل و مرتبه اسم و  
مرتبه وصف و مرتبه ذات، صفت. یعنی خداوند  
متعال همانطوری که دارای اسماء کلیه اطلاقیه و لا  
نهایتیه هست علم پروردگار نهایت ندارد قدرت  
پروردگار نهایت ندارد اراده و مشیت پروردگار  
نهایت ندارد قید ندارد و قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ  
غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ (سوره مائده آیه ۶۴)  
یهود می‌گویند خدا کاری نمی‌تواند انجام دهد همین

وضعیتی که هست همین وضعیت را نمی‌تواند تغییر  
بدهد کیفیت افراد را نمی‌تواند تغییر بدهد  
خصوصیت را نمی‌تواند تغییر بدهد خداوند می‌گوید  
اینها نمی‌توانند بل یداه مبسوطان مبسوطان اطلاقی  
یعنی در هیچ مرتبه‌ای قید ندارد هر چه که بخواهد  
همان خواهد شد بدون هیچگونه کم و زیاد و بدون  
هیچگونه درنگ و تأمل. اینها اسامی کلیه و صفات  
کلیه پروردگار هستند بشر که از آن مرتبه ذات  
پروردگار نشأت اوست واجد همین صفات کلیه و  
اسماء کلیه پروردگار است متنها به نحو محدود و در  
مقام اجمال به نحو محدودش عبارت است از آن  
سعه‌ای که خدای متعال به هر کسی می‌دهد افراد  
دارای سعه‌های متفاوتی هستند دارای ظروف  
متفاوتی هستند هر شخصی





یک ظرفی دارد یک سعه‌ای دارد یک مقدار  
تحمل دارد یک مقدار گنجایش دارد این یک مطلبی  
است که خود ما هم متوجه می‌شویم در ارتباطات هم  
متوجه می‌شویم می‌گوئید فلانی سعه کم است یک  
حرف می‌زنی فوری از کوره در می‌رود نگفتید فلانی  
سعه‌اش زیاد است هر چه به او بگوئی تحمل می‌کند  
همین، همین نحوه‌ای که ما خودمان فلانی یک  
ساعت مطالعه کند خسته می‌شود کتاب را می‌گذارد  
کنار، فلانی ده ساعت مطالعه کند باز اشتیاق دارد این  
سعه و ظرفیتی که در بین خود ما هم متعارف است  
اینها همه نشأت گرفته از یک واقعیت باطنی است که  
خدای متعال هر کسی را به یک کیفیت و این دست  
کسی هم نیست دست هیچ کس نیست این مسئله از  
مسائل اختیاری نیست خارج از اختیار است خدای  
متعال هر کسی را در یک محدوده و ظرفیت خاص  
به خود قرار داده است اما از همه چیز در او قرار داده  
این نکته است یعنی همان کسی که سعه یک لیوان را  
دارد همان را دارد که آن شخصی که سعه یک کاسه  
را دارد آن شخصی که سعه یک فرض کنید که یک

ظرف بزرگتر را دارد این را می گویند مقام، مقام سعه و محدودیت وجودی مطلب دوم که در اینجا هست و ما به نحو اجمال از این قضیه می گذریم تا اینکه انشاءالله اگر خداوند بخواهد معنای این فقره را دیگر در این هفته تمام کنیم تا به فقرات دیگر برسیم. مطلب دیگر عبارت است از جامعیت انسان در صفات و اسمائی که خدای متعال در وجود خود قرار داده خدای متعال عالم است انسان را هم عالم خلق کرده، خدای متعال قادر است انسان را هم قادر خلق کرده، خدای متعال رئوف است انسان را هم رئوف خلق کرده خدای متعال قهار است انسان را هم قهار خلق کرده است و هلم جرا آن صفات و اسماء کلیه پروردگار که در مقام ذات است علم به مراتب خودش، قدرت به مراتب خودش، رزق به مراتب خودش، نه در آن محدوده‌ای که فعلاً ما تصور می کنیم از علم و قدرت و رزق و رأفت و قهاریت و اینها خدای متعال هم انسان را به همین وزان و به همین کیفیت خلق کرده است منتها به تناسب با آن ظرفیتی که به او داده است ظرفیت تحمّل این اسما و

صفات را هم به او داده است یعنی هر شخصی ولو اینکه بعداً به مقام کمال برسد اینطور نیست که کمال او و بقائی که پیدا می‌کند با بقا و کمالی که فرد دیگری پیدا می‌کند یکسان خواهد بود نخیر اینطور نیست. اولیا خدا در این قضیه دارای مراتب مختلفی هستند و ما کیفیت ظرفیت آنها را در ارتباط با کارهایی که در این دنیا در عالم کثرت انجام می‌دهند می‌توانیم ارزیابی کنیم و اختلاف آنها را بسنجیم کدام یک از اینها ظرفیت و سعه بیشتری دارند، کدام کمتر دارند این یک مسئله‌ای است که نیاز به یک تخصص دارد و نحوه بینش و بدست آوردن ملاکات و معیارهایی که خدای متعال برای انسان آن معیارها را روشن خواهد کرد حتی ائمه علیهم السّلام در مقام کثرت و در مقام بقا با یکدیگر تفاوت دارند اینطور نیست که یکسان باشند سعه و ظرفیت امیرالمؤمنین علیه السّلام نسبت به بقیه ائمه بیشتر است امام



حسن علیه‌السلام به یک نحو است، سیدالشهدا علیه‌السلام به یک نحو است، حضرت سجّاد به یک نحو است، امام رضا و هر کدام از ائمه، هر کدام از ائمه دارای یک نحوه خاصّ از وجودی هستند در عین اینکه آنها از نقطه نظر بکارگیری و استفاده از ابزارهای مؤثره در عالم کثرت همه آنها به آن مقداری که اراده کنند می‌توانند اعمال کنند هر کدام از اینها امّا ظرفیت وجودی ائمه علیهم‌السلام در عین اینکه طبق روایات هم در این زمینه آمده همه آنها از یک جا نشأت گرفتند و از یک نور واحد هستند سعه وجودی هر کدام از اینها تفاوت دارد همانطوری که از نقطه نظر اخلاق ظاهری هم تفاوت دارند اینطور نبوده همه ائمه یک اخلاق داشته باشند همه یک نحوه باشند بعضی از ائمه علیه‌السلام اصلاً شوخی نمی‌کردند یا مثلاً ارتباطشان با افراد ارتباط خاصّ و به یک کیفیت خاصّی بوده آنطوری که در روایات هست بعضی از ائمه علیهم‌السلام اصلاً زیادی شوخی می‌کردند اهل شوخی بودند اتفاقاً از جمله افرادی که خیلی شوخی می‌کردند خود

امیرالمؤمنین بودند خیلی، بطوری که افراد حضرت را مانند خودشان اصلاً می‌دیدند به این نحو یعنی هم از نقطه نظر مقام جبروتیت و کبریایت و قهاریت تکان نمی‌توانستند بخورند هر که جلوی حضرت بود و هم از نقطه نظر انس و محبت و اینها کان کاحد منی اصلاً خیلی، خیلی رسول خدا هم دیده شده شوخی می‌کردند و کم هم نمی‌کردند منتها نه مثل امیرالمؤمنین اینها. از آن طرف این کم دیده شده رسول خدا عصبانی بشوند و ناراحتی‌شان به آن حدّ اعلا برسد ولی راجع به امیرالمؤمنین این قضیه اتفاقاً زیاد هم دیده می‌شد اینها اخلاقی بوده که هر کدام از اینها داشتند حضرت سجّاد نه اهل این حرفها نبودند در یک عالم دیگر، در یک نحوه دیگری بودند، امام صادق به یک کیفیت دیگری بودند، امام عسگری علیه‌السّلام هر کدام از دیگری اینها دارای یک نوع بروز و ظهور پروردگار بودند در این مقام کثرت و در عالم نفس و در عالم دنیا با توجّه به اینکه تمام آنها آن ابزار لازم برای تربیت در عالم وجود را همه در اختیار داشتند کل یومِ هوفی شأن این مسئله مسئله

جمع صفات کمالیه پروردگار است در وجود انسان  
حالا آیا این صفات پروردگار و صفات کمالیه آیا به  
مرتبه بروز و به مرتبه فعلیت رسیده یا نه این احتیاج  
به عمل و کار و مراقبه و تربیت دارد تا انسان این  
نفس را در مقام تربیت همانطور که گفته شده و  
دستور داده شده در نیاورد این صفات به همان  
کیفیت خودش در نفس انسان باقی می ماند و یک  
پرده ای روی آنها را گرفته نمی گذارد که اینها به مرتبه  
فعلیت برسند شصت سال که سهل است اگر شش  
هزار سال هم انسان عمر کند به اندازه یک قدم  
نمی تواند بردارد. بله! ممکن است فرد خوبی باشد  
اهل نماز باشد اهل روزه باشد اهل انفاق باشد و در  
یک محدوده ولی در همان مرتبه و محدودیت





این مسئله در آنجا قرار می‌گیرد اضافه بر آن مقدار دیگر شخص رشد ندارد لذا در قرآن کریم افراد به طبقات مختلفی تقسیم شدند افراد اصحاب شمال داریم، افراد ضالین داریم، کفار داریم، مُخَلَّد داریم، افرادی که وضعیت آنها در آن دنیا بسیار وضعیت ناگواری است رحمت پروردگار نسبت به آنها بسیار بعید است و آنها افرادی هستند که در مراتب نفس آمدند و در آن ادنی مراتب خودشان را محبوس کردند و نگذاشتند که در مقام اطاعت و مقام فعلیت و در مقام اطاعت بر بیایند نگذاشتند اینطور بشود واقعاً عجیب است وقتی که انسان در احوال این اهل تسنن وقتی که مطالعه می‌کند و تفکر می‌کند با خود فکر می‌کند آخر این بشر چطور می‌شود به یک مرتبه‌ای برسد نماز را می‌خواند همین نماز را می‌خواند با قرائت هم می‌خواند با صوت بسیار قشنگ و دلنشین هم می‌خواند تجوید را هم خیلی رعایت می‌کند در همه اوقات خمسه و در اوقات خودش رعایت می‌کند بسیار هم بر این مسئله اهتمام دارد درست، اما وقتی که مسئله به حقّ و به اعتراف

به حقّ می‌رسد چنان در مقابل این قضیه می‌ایستد و درها را به روی خود می‌بندد که ابداً روزنه‌ای برای ورود نور به دریچه قلب خود باقی نمی‌گذارد این چه جور می‌شود انسان که فرض کنید اینطور بشود؟ این اهل تسنی که فرض کنید انسان می‌بینید موقع ظهر تمام دکانها را می‌بندند می‌روند برای نماز بعد دوباره بر می‌گردند دوباره دوساعت بعد دوباره می‌روند دوباره بر می‌گردند دوباره موقع غروب می‌روند دوباره بر می‌گردند موقع عشا می‌روند موقع نصف شب می‌آیند صبح می‌آیند این شوخی نیست خوب چه قدر آدم هی برود، بیاید؟ این چه انگیزه‌ای الان در این وجود دارد؟ و می‌آید و شروع می‌کند و به نماز خواندن اما همین که انسان با او صحبت می‌کند و می‌خواهد یک مطلبی را بگوید که آن مطلب با عقیده او مخالف است و از روی دلیل هم می‌خواهد بگوید از روی برهان هم می‌خواهد بگوید مطالبی که در خود آنها وجود دارد چنان در مقابل انسان می‌ایستند و قبول نمی‌کنند و آماده گوش کردن نیستند می‌گوییم آقا پس آن نمازت چیست این

کارت چیست؟ درست، اینجا معلوم می‌شود که اینها همه بی‌خود است و همه کشک است آنچه که موجب عبور انسان است آن مقام انقیاد و مقام اطاعت است مقام انقیاد و مقام قبول است یک وقت من با یکی از همین افراد در وقتی که مشرف شده بودیم با شخصی بود جز معلّمین آنها بود راجع به این قضیه صحبت کردیم رسیدم به اینجا به اینجا رسیدیم گفتم شما هزار و چهارصد سال است دارید این کار را انجام می‌دهید الان یک کاری شما بیاید بکنید شما الان این هزار و چهارصد سال را کنار بگذارید بیاید در زمان پیغمبر ببینید پیغمبر چه می‌کرد این هزار و چهارصد سال را بگذارید کنار مگر شما نمی‌گویید ما دنبال پیغمبر هستیم مگر در نمازتان اشهد انّ محمد رسول الله مگر نمی‌گویید همانطوری که شیعه هم می‌گفت دیگر خوب اینکه شما شهادت به رسالت می‌دهید فقط به زبان شهادت می‌دهید یا واقعاً هم دلتان بر



این مسئله شهادت می‌دهد؟ نمی‌تواند بگوید  
این هزار و چهارصد سال را شما بگذارید کنار ما هم  
می‌گذاریم کنار هم شما بگذارید کنار هم ما فرض  
می‌کنیم که آقا ما اصلاً ائمه نداشتیم خیال شما راحت  
شد اصلاً ما دوازده امام نداریم بسیار خوب دیگر  
بیش از این دیگر شما از ما چه می‌خواهید؟ خلیفه  
هم همان خلیفه سه تایی که خودتان قبول دارید  
امیرالمؤمنین را اصلاً ما جز خلفا نمی‌آوریم این را که  
حالا شما هم می‌آورید حالا ما او را هم نمی‌آوریم  
این امتیاز را هم بدهیم به شما ما می‌رویم زمان پیغمبر  
ولی بشرطی که درست بیاید برویم زمان پیغمبر  
بینیم پیغمبر چه نمازی می‌خواند هم شما هم ما آن  
نماز را بخوانیم می‌گفتند نه چرا نه؟ خوب این چه  
حسابی است چرا نه؟ چرا شما نباید دست از فرض  
بکنید که بعضی از فقراتی که در اذان گفته نمی‌شود  
چرا نباید دست بردارید؟ چرا نباید شما دست از آن  
تحریفی که در اذان شده بردارید؟ چرا؟ آیا پیغمبر  
و بجای حی علی خیر العمل الصلاه خیر من النوم  
می‌گفت نمی‌توانند بگویند که نه می‌گفت خوب چرا

شما نمی‌گویید؟ چرا آن را که خودتان به او معتقد هستید نمی‌گویید؟ می‌بینیم می‌گویند نه ما همین کیفیت را ادامه می‌دهیم آنوقت عجیب است این همان است که مرحوم آقا می‌فرمودند بعضی از اینها را فقط شمشیر دو دم امام زمان می‌تواند راستشان کند این همین است یعنی چنان عناد و چنان مقابله گیری و تقابل با حق در اینها فرو رفته که دیگر هیچ روزنه‌ای اینها برای خودشان دیگر باقی نگذاشتند آخر شما تصور بکنید یک شخص هر روز از صبح بلند شود هی به خودش این تلقین را بکند که این کار را انجام بدهد بر خلاف فردا همین طور پس فردا این یک سال بعد این چه پدر نفس دیگر در می‌آید این چه بر سرش می‌خواهد چیزی دیگر برایش نمی‌ماند وقتی که یک شخص بخواهد در مقابل حق بایستد خوب امروز راجع به این قضیه ما می‌ایستیم فردا قضیه دوّمی پیش آمد می‌ایستیم پس فردا قضیه سوم هی می‌ایستیم می‌ایستیم می‌ایستیم این نفس دیگر کم کم کم کم کم کم کم کم بسته می‌شود مانند سنگ دیگر هیچ عاملی نمی‌تواند در او نفوذ کند تا

یک حرفی بزنییم اینها رافضه هستند خوب رافضه هستیم که هستیم خوب بیا جواب حرف را بده اصلاً هستیم فرض کنید که ما رافضه نیستیم یک مسیحی هستیم یک مسیحی می خواهد از شما این سؤال بکند فرض کنید ما یک یهودی هستیم یک یهودی بیاید بپرسد آقا شما چرا در نماز این اعمال را انجام می دهید در حالی که می دانید رسول خدا این اعمال را انجام نمی داد چه جوابی دارید می دهید؟ به آنها هم می گویند شما رافضی هستید به آنها می گویند شما از رافضی یاد گرفتید یعنی وقتی قرار بر این است که انسان در مقابل حق بایستد روزنه را باقی نمی گذارد درست، اینجاست که نفس آن استعدادهای خود را از دست می دهد. لذا انسان





وقتی که به اینها نگاه می‌کند می‌گوید می‌بیند  
مثل سنگ می‌ماند می‌آید روایت از پیغمبر نقل  
می‌کند روایت هم زیاد بلد است نقل می‌کند اما عین  
سنگ است آن را که بخواهد می‌گوید آن را که  
نخواهد نمی‌گوید نصفی را نقل می‌کند نصفی را نقل  
نمی‌کند و پناه بر خدا واقعاً پناه بر خدا. در این سفر  
اخیری که خداوند توفیق به ما داد که مشرف شدیم  
البته در مدینه که من بودم این قضیه خیلی ذهن من  
را به خود گرفته بود که چطور همین در همین شهر  
در همین مدینه همه ائمه ما در همین جا حضور  
داشتند جلوی چشم ما همینجا، همین جایی که الان  
در اینجا نماز می‌خوانیم همین جایی که در اینجا  
داریم قرآن می‌خوانیم همین جایی که در همین جا  
دیگر غیر از امام زمان علیه‌السلام که خوب در زمان  
طفولیتشان خوب نبودند و اینها گرچه در روایات  
داریم مسکن حضرت در مدینه است و حضرت  
تمطنشان و سکونتشان در آنجاست ولی خوب در  
زمان طفولیتشان در مدینه را خوب درک نکردند همه  
ائمه علیهم‌السلام همه در مدینه بودند امام رضا فقط

یک دو، سه سالی در مرو آمدند و حتی به دو سال هم کشیده نشد مسئله و تمام ایامشان در مدینه بودند موسی بن جعفر همینطور و همه ائمه اینها در مدینه بودند و همه با این جریانات بودند همه با این اوضاع بودند امیرالمؤمنین همین دیروز آوردند در همین جا برای بیعت کردن آوردن برای بیعت کردن ببینید اینها همانها هستند می گویند باید بیعت کنید امیرالمؤمنین می گوید برای چه بیعت کنیم؟ در همین ستون همین ستونی که الان در چند متری ما قرار دارد دیگر افرادی که رفتند به آنجا خوب این مسئله را کاملاً می توانند درک بکنند همین ستونی که الان در چند متری ما حضرت را در همین جا نشانده بودند و آن دوّمی هم شمشیر را گرفته بود بالای سر حضرت که باید با این بیعت کنید آخر برای چه بیعت کنم؟ این مرجع تقلید من است رساله دارد این که دست چپ و راست خودش هم نمی شناسد، این استاد من است، این پیغمبر است، این از پیغمبر نامه دارد، نوشته دارد که بعد از من آخر روی چه حسابی آخر من روی چه حسابی باید با این بیعت کنم؟ می گویند ما حساب

سرمان نمی شود حساب نمی فهمیم باید بیعت کنی .  
آنوقت امیرالمؤمنین اینجا چه به آنها بگوید یعنی از  
چه ابزاری استفاده کند ابزار دیگر دست ندارد وقتی  
که انسان با یک شخص صحبت می کند از آن مسائل  
و ابزاری که بین دو طرفین مابه الاشتراک است  
استفاده می کند اوّل می نشیند می گوید آقا شما چه  
مطلبی را قبول دارید؟ شما یک مسائلی را قبول داشته  
باشید که ما قبول داشته باشیم روی آن مسائل ما با  
هم بحث می کنیم فرض کنید که ما فلان کس را قبول  
داریم بسیار خوب ما بحث می کنیم اگر در یک مسئله  
ما اختلاف داشتیم به فلان کس که مراجعه می کنیم  
هر چه او گفت ما می پذیریم خوب این یکی از  
ابزارهای مشترک ما به عرف مراجعه می کنیم ببینیم  
عرف فرض کنید که در این قضیه چه می گوید وقتی  
که در این قضیه پس برخورد کردیم نظر عرف را  
می سنجیم ما به اینها این موارد متعددی که خوب ما  
به



الاشتراک اینها هست انسان اینها را می‌آید  
بررسی می‌کند اما اگر یک شخص گفت آقا من با  
شما بحث می‌کنم هیچ چیز را هم قبول ندارم حالا  
شما چه جوری می‌خواهید با او بحث کنید؟  
می‌گوئید خدا حافظ شما دیگر خوب دیگر معطل  
نمی‌شوید من نه عقل را قبول دارم، نه عرف را قبول  
دارم، نه پیغمبر را قبول دارم می‌گویید پس چه؟  
خودت را هم پس قبول نداری دیگر پس تو چه چیز  
می‌خواهی بحث کنی؟ روی چه معیاری شما  
می‌خواهی صحبت کنی؟ هیچی همان حرفی که  
خودم می‌زنم. اینجا دیگر نباید انسان خودش را  
معطل بکند بگوید خدا حافظ شما، شما را به خیر و  
ما را به سلامت. امیرالمؤمنین در یک همچین  
شرائطی گیر کرده می‌گوید آخر برای چه من باید  
بیایم با این بیعت کنم؟ در غدیر خم پیغمبر او را  
منصوب به خلافت کرد؟ آیا از پیغمبر نوشته‌ای دارد  
برای این که؟ اینکه همین دیروز پیغمبر آمد گفتش  
که روی همین منبر، همین منبر دیروز پیغمبر یک  
روز قبل از فوتش، یک روز قبل از فوتش پیغمبر آمد

و جریان غدیر را یادآور شد و فرمود: انی تارکم  
فیکم ثقلین کتاب الل ه و عترتی همه اینها همین  
دیروز پیغمبر بیان کرد اینها عجیب است اینها همه  
برای ما عبرت است برای امروز ما برای همین  
وضعیت ما خیال نکنید جریان امیرالمؤمنین یک  
جریانی تمام شد جریان امیرالمؤمنین یک الگوی  
تاریخی است و تاریخ همیشه تکرار می شود برای  
همه افراد هم تکرار می شود و برای همه شخص و  
در همه زمان در هر وضعیت روی چه اساسی من  
باید بیایم با این بیعت کنم آخر روی چه اساسی  
علمش از من بیشتر است، تقوایش از من بیشتر است  
سابقه جهادش در اسلام از من بیشتر است اینکه  
همه اش فراری بود و آخر جبهه را داشت می گفت ما  
پشت جبهه را داریم همین وقتی که در جنگ احد  
شد اینها فرار کردند سه روز بعد آمدند به مدینه تازه  
فرستادند ببینند اوضاع چطور است اینها، اینها به  
همین کیفیت بودند کدام یک از معیارها و ارزشها  
وجود دارد که ما بر آن اساس دین و دنیای خود را به  
این بسپاریم چه معیاری؟ هیچ معیار وجود ندارد

فقط ریش سفید دراز و عمامه بزرگ همین، هیچ چیز دیگری وجود ندارد ابی بکر فقط همین را داشت دیگر در یک نامه‌ای که برای پدرش می‌نویسد، می‌نویسد چون من از همه مردم بزرگتر بودم و سنم بیشتر بود مردم مرا به خلافت انتخاب کردند آن جوابش را می‌دهد گوساله من که از تو سنم بیشتر است البته چرا من را انتخاب نکردند خود پدرش ابی بکر را ردّ می‌کند هیچی برای ریش سفید و همین چون پدرزن پیغمبر بوده و سنش زیاد است و خوب مسئول آن توطئه‌ای بوده که در همان زمان پیغمبر این توطئه در حال شکل‌گیری بوده و ثمرات وقیح و قبیح و خیانت بار خودش را بعد از فوت رسول خدا نشان داد اما می‌گویند نه ما هیچ حسابی سرمان نمی‌شود باید بیعت کنی آنوقت این امیرالمؤمنین می‌آیند دستشان را





می‌زنند به دست ابی‌بکر و این را به عنوان بیعت می‌پذیرند و حضرت هیچ نمی‌گوید و تازه مشکلات از اینجا شروع می‌شود چه نحوه صبر می‌کند که اینها حالا همه بماند همین وضعیت برای همه ما اتفاق می‌افتد چنانکه اتفاق افتاده آقا باید فرض کنید که با این شخص بیعت بکنید آخر چرا باید بیعت کنیم مرجع تقلید ماست نامه‌ای دارد؟ فرض بکنید از پیغمبر نامه‌ای دارد در قرآن اسمش آمده در روایت اسمش آمده ظهوری دارد آخر چه دارد؟ آقا هیچی حالیمان نیست آقا باید بیعت کنید چشم خدا حافظ شما. در همه مسائل در همه قضایا در همه امور در تمام روابطی که وجود دارد و برای هر شخصی ممکن است حتی در هر روز از زندگی او این مسئله تکرار بشود کیفیت وقوف در برابر حق این مسئله مسئله مهمی است این قضیه‌ای است که بارها بنده تذکر دادم که وقتی تا مادامی که ما این مطلب را در وجود خود زنده نگه داریم و شاداب در طریق هستیم و هر وقت احساس کردیم از مقابله با حق فرار می‌خواهیم بکنیم آن موقع به فکر بیفتیم که

چه بر سر ما دارد می‌آید این مطلب را دائماً باید با خود تمرین کنیم تفکر ساعة خیر من عبادت سبعین سنه یعنی این همیشه انسان موقعیت نفسانی خود را در قبال حقائق بیاید بررسی کند و ببیند که چقدر می‌تواند در ارتباط با حق پذیرش داشته باشد خودش را در آن واقعیت قرار بدهد اگر چه واقع نشده خودش را جای دیگران بگذارد، خودش را در یک واقعه قرار بدهد در عالم تخیل، در عالم تخیل که وقتی در آن واقع قرار می‌گیرد پذیرش برای او آسان باشد راحت باشد چون تمام این مسائل برگشتش به یک کیفیت تصمیم‌گیری نفس است نفس این نحوه تصمیم می‌گیرد یا نه والا در عالم خارج قضایا به یک نحو است مهم این است که این نفس به چه طرفی گردش پیدا کند فقط همین مهم است خوب انسان این را می‌تواند بدون آن واقعه هم تصور کند می‌تواند، می‌تواند این مطلب را در خودش تحقق بدهد درست پس بنابر این اگر انسان این دنیا را با مراقبه و با جدیت طبق دستوری که بزرگان دادند و اولیا دین انجام داد آن صفات کمالیه

پروردگار را به فعلیت می‌رساند والا در همان مرتبه اجمال باقی می‌ماند، این مسئله کیفیت تأثیری است که فعل بر نفس می‌گذارد. بنابراین این نحوه تکوین این نحوه نحوه‌ای است که پروردگار قرار داده و تأثیری که نفس می‌گذارد فعل می‌گذارد بر نفس این تأثیری است تکویناً نه اعتباراً قراردادی نیست این که بعضی‌ها در این آیه شریفه این مطلب را مطرح می‌کنند که **إِلَّا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ** که امر خلق همانطوری که در دست پروردگار است در عالم تکوین به هر کیفیتی می‌خواهد انجام بدهد امر چون عالم تشریح است آن هم به دست پروردگار است امروز یک مطلبی را حلال می‌کند فردا حرام می‌کند بدست پروردگار است امروز این را واجب می‌کند فردا وجوب را برمی‌دارد این مطلب صددرصد غلط است مسئله عالم تشریح و همینطور عالم تکوین مسئله اولاً بر اساس حب و بغض نیست یعنی خدای متعال همانطور مانند ما که افعالمان منشأ حبّی و منشأ بغضی دارد و بعضی از افعال



به واسطه محبت و بعضی از افعال به واسطه  
عداوت و به واسطه ارتباطات نامناسب نفسی در  
خارج تحقق پیدا می‌کند اینطور نیست زیرا خدای  
متعال نفس ندارد پس بنابراین افعال پروردگار از  
محدوده نفس فراتر است همینطور افعال پروردگار  
دل بخواهی نیست ما در افعال خودمان و در کردار  
خودمان یک عملی را می‌توانیم به این نحو انجام  
بدهیم و هم می‌توانیم به یک نحو دیگری انجام  
بدهیم این را می‌گویند دل بخواهی و هیچ مزیتی  
برای این نیست من الان این لیوان را می‌توانم را در  
این جا قرار بدهم می‌توانم در جای دیگر قرار بدهم  
بدون هیچگونه مزیتی تصور این متکلمین و اینگونه  
از افراد بر این است که خدای متعال تشریحی را که  
کرده است و دینی را که آورده است دین دل‌بخواهی  
است دلش خواسته می‌توانسته غیر از این انجام ندهد  
می‌توانسته نحوه دیگری انجام بدهد دلش خواسته  
که نماز مغرب را سه تا کند می‌توانسته چهار تا کند  
به جا جای نماز مغرب و عشا را عوض کند نماز عشا  
را سه رکعت و نماز مغرب را چهار تا کند می‌توانسته

جای نماز صبح را با نماز ظهر عوض کند و نکرده  
دل بخواهی است و می گوید باید این را انجام بدهی  
و چون من اعلا هستم و چون من قهار هستم و چون  
من قادر هستم اگر انجام ندهید پدرتان را هم در  
می آورم تفکر این افراد از دین و از شرع این است که  
یک سلسله احکامی را که رئیس یک اداره برای  
کارکنان آن اداره وضع می کند خدای متعال هم مانند  
همین کیفیت برای افراد وضع کرده و بر اتیان اینها  
ثواب مقرر کرده است و بر عدم اتیان اینها عقاب  
مقرر کرده است و کسی هم جرأت تخلف ندارد این  
تصوّر، این تصوّر صددرصد اشتباه است زیرا خدای  
متعال تشریحی را که می کند بر اساس تکوین است  
فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ  
ه بعد می فرماید: ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيَمُ (سوره الروم آیه  
۳۰) ما دین را بر اساس آن فطرت و آن شاکله  
وجودی قرار دادیم که در عالم تکوین افراد را از آنها  
متکوّن کردیم یعنی همانطوری که فطرت و شاکله  
وجودی انسان به همین کیفیت است آن دین طبعاً با  
این باید بخواند هماهنگی باید داشته باشد و اینکه در

بعضی از احکام ما می بینیم نسخ واقع شده فرض کنید در مسئله قبله که خوب مردم اوّل و رسول خدا به اتفاق مسلمین اول به سمت بیت المقدس نماز می خواندند بعد قبله برگشت به سمت کعبه یا فرض کنید در بعضی از احکام در زمان صدر اسلام واجب بوده و بعد تغییر پیدا کرده یا اینکه در بعضی از آنها داریم در زمان ظهور حضرت بقیة اللّه ارواحنا له الفداء دوباره بر می گردد تمام اینها و همینطور کیفیت شرایع و ادیان در امم گذشته بر اساس نحوه وجودی خود آنها انجام گرفته و آن در زمان ادیان گذشته بودیم ما با این کیفیت و با این نحوه از وجودی حکم آنها را نداشتیم توّجه کنید این مسئله خیلی مسئله دقیق





است این که الان افراد در علت اینکه الان از نصارا نصرانیت پذیرفته نمی‌شود چیست؟ علت اینکه از یهود الان یهودیت پذیرفته نمی‌شود چیست؟ این نه این است که آنها الان به دین و آئینی غیر از آئین و شریعت حضرت موسی و حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیهم السّلام اینها متمسکند بلکه این است که آنها تغییر کردند و این نحوه از وجودی با این سنخ از احکام دیگر جور در نمی‌آید الان باید این نحوه از احکام برای این فرد تدوین بشود مثل اینکه شما برای اطفال خودتان در شرائط مختلف سنی احکام مختلف وضع می‌کنید طبعاً آن تکالیفی که به یک بچه دوازده ساله یا پانزده ساله بار می‌کنید به یک فرزند سه ساله یا چهار ساله تان آن احکام را نمی‌گوئید آن یک سنی دارد و یک اقتضائی دارد و آن شخصی که به ده سالگی رسیده است یک جور و بیست سالگی و همینطور بیاید بالا چطور که در احکام شرع هم مسئله بر همین اساس است اختلاف بلوغ در مراتب مختلفه احکام ناشی از همین جاست برای نماز یک سن بلوغ داریم برای مسائل

کیفری و قصاص یک سن بلوغ داریم برای مسائل  
معامله و تجارت یک سن دیگری از بلوغ داریم اینها  
بخاطر کیفیت تفکر و رشد تعقل افراد است در سنین  
مختلف که تکالیف و احکام مختلفی بر این اساس  
تعلق می‌گیرد این هم همینطور است روی این جهت  
نمی‌تواند هیچ حکمی از احکام نمی‌تواند با کیفیت  
تکون نفسانی ما منافات داشته باشد اگر منافات  
داشته باشد باید بدانیم که این حکم خلاف است اگر  
ما یک عملی را انجام بدهیم و بدانیم که کدورت  
نفسانی برای ما پیدا شد باید بدانیم این عمل خلاف  
است اگر چه از نقطه نظر ظاهر گفتند اشکالی ندارد  
بدانیم یک جای این قضیه اشتباه است اگر ما یک  
عملی را انجام دادیم که از نظر ظاهر مجتهدی حکم  
به حلیت او کرده بود اما دیدیم این عمل جلوی  
حضور قلب نماز ما را گرفته است جلوی قرائت  
قرآن را می‌گیرد کدورت و قبض نفسانی برای ما  
بوجود می‌آورد باید بدانیم این عمل حرام بوده گر  
چه از نقطه نظر ظاهر آن مجتهد نتوانسته است  
حرمت این عمل را و این حکم را استنباط و اجتهاد

کند یا اینکه حداقل کراهت شدید داشته و نباید ما انجام بدهیم زیرا نفس قبض و نفس کدورتی که این معیار برای تأثیرپذیری نفس است این نفس کدورت ملاک می‌شود که انسان متوجه بشود این عمل در راستای رشد او دارد انجام می‌گیرد یا در راستای تنزل او دارد این انجام می‌گیرد باید ترک نکند ترک نکند سرش کلاه رفته، سرش کلاه رفته بر هم نمی‌گردد درست این می‌شود تأثیر و کسی هم نمی‌تواند عوض کند رسول خدا هم نمی‌تواند این احکام را عوض کند رسول خدا که نمی‌تواند یک جریان طبیعی را از آن جریان طبیعی خودش برگرداند کاری که رسول خدا می‌کند و کاری که ائمه علیهم السّلام انجام می‌دهند و همینطور اولیا الهی، حرکت دادن مردم است بر طبق همان جریان طبیعی و آن جریان مناسب و ارتباطی که بین فعل و بین تأثیرات او بر نفس در طریق رشد و در طریق صلاح باید انجام بگیرد نمی‌تواند از پیش خودش برگرداند



نمی‌تواند از پیش خودش کم و زیاد کند  
راجع به یک مسئله‌ای مدتها بود که من با مرحوم آقا  
صحبت می‌کردم و مطلب برای من آنطور که باید و  
شاید روشن نمی‌شد از این قضیه مدتها گذشته بود  
یک روز به اتفاق در یک سفری که مرحوم آقا به قم  
مشرّف شده بودند راجع به یک قضیه‌ای ما هم پس  
از ایشان آمدیم در اینجا و یک چند روزی با ایشان  
در همین قم بودیم در آن ایامی بود که ما در مشهد  
سکونت داشتیم یک روز صبح مرحوم آقا فرمودند:  
فلانی من دیشب یک خوابی دیدم اشاره به آن  
مطالبی که قبلاً بین ما ردّ و بدل شده بود اشاره به آنها  
نکردند فقط همین مرتجلاً یعنی بدون مقدمه  
فرمودند: من فلانی یک خوابی دیدم مفهومی را  
برای ما تعیین کردند شاید اصلاً خود خواب هم جنبه  
مفهومی و عقلانی داشته نه جنبه صوری و تصویری  
اینطور برای من نشان داده شد که اگر از آن خط  
مشی که برای من ترسیم شده و از آن نحوه تکلیفی  
که برای من در ارتباط با افراد بیان شده سر سوزنی  
بخوادم از خود کم یا زیاد کنم مصداق همان آیاتی

خواهم شد که خدای متعال در قرآن کریم برای رسول خدا آن آیات را فرستاده **وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ** (سوره الحاقه آیات ۴۴ تا ۴۶) اگر بخواهد این رسول خدا از پیش خودش یک مطلبی را به ما بگوید کم کند یا زیاد کند ما با دست قدرت و قهاریت خود چنان او را می‌گیریم که هیچگونه راه فراری برای او وجود نداشته باشد کدام رسول خدا؟ همان رسول خدائی که شق القمر می‌کند همان رسول خدائی که به یک اراده‌اش تمام عالم وجود را کن‌فیکون می‌کند اما اینها هیچکدام در قبال مقام غیرت و مقام قهاریت و کبریایت پروردگار حساب نمی‌آید به اندازه بال پشه‌ای تمام اینها به حساب نمی‌آید شق القمر می‌کنی به جای خود خورشید را بر می‌گردانی به جای خود عالم را زیر و رو می‌کنی به جای خود سنگ‌ریزه را به شهادت در می‌آوری به جای خود حیوان و حیه و مار را به شهادت در می‌آوری مگر این کارها را پیغمبر نمی‌کرد به جای خود هر کاری را که بخواهی انجام بدهی به جای خود اما اگر بخواهی یک کلمه زیاد کنی چنان می‌گیریم تو را در دست قدرت که

امکان هیچ نفس کشیدنی برایت نماند ثمّ بعدش چه؟  
لقطعنا منه الوتین آن رگ حیاتی او را قطع می‌کنیم  
خیال کردید این مطلب به همین آسانی است پیغمبر  
هر کاری بخواهد بکند نه! طبق و تمام اینها حکایت  
از این می‌کند آن شق القمر مال این نبوده آن  
برگرداندن شمس مال این نبوده آن تصرفاتی که دارد  
می‌کند هیچکدام مال پیغمبر نبوده توّجه کنید مال کی  
بوده؟ مال پروردگار بوده این می‌شود مقام توحید در  
مسئله توحید یک مؤثر بیشتر وجود ندارد و یک  
سبب بیشتر وجود ندارد اینها همه مال ما است که ما  
وضعیت خودمان را بفهمیم هیچی وجود هر کاری  
ما در این دنیا بکنیم به کاری که پیغمبر کرد





می‌رسد از نظر اهمیت و عظمت می‌رسد؟ هر کاری که ما انجام بدهیم درست خدا به، مرحوم آقا به من فرمودند: به من در خواب گفتند اگر بخواهی یعنی مواظب باش حواست را جمع کن ما از پیش خود نمی‌توانیم یک حرفی را عوض کنیم کم کنیم زیاد کنیم نه، یک مقداری کم و زیاد کنیم هم آنچه را که برای رسول خدا در قرآن گفت برای تو اجرا خواهیم کرد این می‌شود چه؟ این می‌شود ولی خدا. تازه این می‌شود ولی خدا. ولی خدائی که از خود هیچ ندارد. ولی خدائی که از خود اختیار کم و زیاد ندارد آن وقت با این دید باید نگاه کرد با این دید باید مطالب را بررسی کرد این مسئله راجع به خصوصیت و کیفیت تأثیرهائی است که فعل بر نفس دارد با این دیدگاه یک انسان و یک مؤمن عملی را که انجام می‌دهد در مقام توقُّع و در مقام انتظار است یعنی می‌خواهد اثر عمل و اثر فعل را ببیند نماز می‌خواند می‌خواهد اثر نماز را مشاهده کند، روزه می‌گیرد می‌خواهد اثر روزه را در خود ببیند و اشکالی هم ندارد نه اینکه حالا یک چیز خلافی است بالاخره

عامّه مردم در همین زمینه هستند مشوّق و ترغیب کننده برای عمل در میان عامّه مردم خوب همین است دیگر نماز می خوانند که آن دنیا به آنها حورالعین به آنها بدهند روزه می گیرند که آن دنیا نمی دانم غلمان و چیزهای دیگر به آنها بدهند حج انجام می دهند بخاطر اینکه آن دنیا به چه منافع و ثوابهایی برسند تمام کارهایی که در این دنیا انجام می دهند انفاق می کنند برای اینکه ده برابر صد برابر نمی دانم هر چه بر طبق موارد مختلف در آن دنیا نصیب داشته باشند اگر به آنها بگویند این انفاقی که می کنی آن دنیا چیزی به تو نمی دهیم دیگر دست تو جیبش نمی کند اگر بگویند نمازی که می خواهی بخوانی در آن دنیا خبری نیست از حورالعین هیچ خبری نیست آنجا چه کار می کند نماز را تعطیل می کند می گوید نماز دیگر چه فائده ای دارد تمام زحمت و تمام عمل در این دنیا برای رسیدن به منافی است که بر این منافع وعده داده شده این عمل، عمل مردم است خوب این یک مرتبه است اما از این مرتبه بالاتری هم وجود دارد نگاه دوّم و

دیدگاه دوّم به این روایت و به این فقره از کلام امام صادق علیه السّلام که حضرت می فرماید: جمله اشتغال مؤمن این است که خودش را در تحت اطاعت اطاعت پروردگار در بیاورد و از نواهی پروردگار کفّ نفس کند یک مسئله بالاتری است و او این است که خود را در مقام عبودیت دارای اختیار و دارای اراده دیگر نبیند چون مخالفتی را که انسان می کند در دیدگاه اوّل عملی را که انجام می دهد برای خواست بود برای رسیدن به منفعت بود این عمل را انجام می دهیم برای اینکه به این منفعت برسیم از این عمل حرام کفّ نفس می کنیم برای اینکه به این منفعت برسیم درست در این دیدگاه دوّم اصلاً خواستی دیگر وجود ندارد خدا گفته نماز بخوان چشم. همین. خدا گفته روزه بگیر چشم. همین. بر این روزه چه مترتب است نسبت به این مسئله دیگر عبد فکر نمی کند. بر این نماز چه مترتب است نسبت به او تفکر نمی کند مقام اطاعت و اتصال را بنده فقط



بخاطر محبوب انجام می‌دهد و بس. مقام  
انتصال را فقط چون او گفته است انجام می‌دهد و  
بس. اینکه این عمل را انجام بدهد چون او خواسته  
و خود ما هم مگر نمی‌بینیم این مطلب را وقتی که  
بین دو نفر محبت قوی بشود و شدت پیدا بکند آن  
چه که در ذهن محب نسبت بر محبوب می‌گذرد  
چیست؟ چه چیزی می‌گذرد عملی را انجام بدهد که  
او خوشش بیاید همین دیگر غیر از این چیزی  
نمی‌خواهد همین که او خوشش می‌آید برای او  
مطلب تمام است همینکه این عمل مورد رضای  
اوست دیگر مطلب برای او تمام است دیگر چیز  
دیگری نمی‌خواهد. دیگر چیزی دیگر غیر از این  
نمی‌خواهد همینکه او را می‌خواهد مطلب برای او  
تمام است مسئله دیگری را در اینجا مطرح نمی‌کند  
سالک در مقام عمل به مرتبه باید برسد که بر خود آن  
عمل دیگر حسابی باز نکند. من این عمل را به این  
نحو صحیح انجام می‌دهم تا اینکه به این نکته برسم  
این حساب باز کردن روی عمل است روی کار است  
باید عملش را درست انجام بدهد اما نه اینکه حساب

باز کند باید عملش را درست انجام بدهد اما نه اینکه  
برای این یک توقعی را در نظر داشته باشد به قول  
خواجه می فرماید:

مباش بی می و مطرب که زیر طاق سپهر \*\*\* بدین

ترانه غم از دل توانی کرد

می و مطرب منظور پرداختن به اوراد و به  
اذکار و انجام دادن اموری است که موجب جذب  
جلوات الهی است که انسان به واسطه این جلوات و  
جذبات الهی آنچه را که در این دنیا بر او می گذرد  
راحت و آسان طی می کند و کسی که به این مسائل  
نپردازد دنیا بر او سخت می شود، دنیا بر او تنگ  
می شود مصائب و ناگواریهای دنیا او را در بر می گیرد  
و او را خسته می کند و زده می کند و دل سرد می کند  
و دل شکسته می کند و در آن گرداب و غرقاب این  
حوادث او را غرق می کند خواهجه می گوید: نه  
نمی توانی تو این کار را انجام بدهی تو باید با این  
اذکار و با این توجه و این جذبه این جلوات مطالب  
برای تو راحت می شود این کار را انجام دادی به  
نتیجه نرسید می خندد عجب این دارد می خندد این

کار را انجام داد شد به نتیجه رسید خوشحال نمی‌شود، این کار مورد توقّع بود ولی سرانجام پیدا نکرد، نکرد که نکرد برای هزار نفر سرانجام پیدا نمی‌کند ما هم می‌شویم هزار و یکمی جای دوری نرفته این مسئله به این نحو شد. خوب شد که شد چرا؟ چون او به دنبال مطلب دیگری است او به دنبال هدف دیگری است او این اعمال را فقط از باب تکلیف دارد انجام می‌دهد خدا گفته انجام بدهیم داریم انجام می‌دهیم همین. آنچه که مقصود سالک است و بالاترین مقاصد است و بالاترین اهداف است همان جنبه عبودیت اوست خدایا ما را عبد قرار بده این عبودیت هیچی دیگر از تو نمی‌خواهیم البتّه این مسئله یک وقتی که موجب این نشود که از سایر مسائل انسان غفلت کند





بسیاری از رفقا و دوستان این مطلب را به من متذکر شدند که این که شما می گوئید که انسان دعا نکند و چه نکند این است که انسان هیچ دعا انجام ندهد؟ بطور کلی ترک کند این خلاف روشی است که ما می بینیم خلاف آن چیزی است که در روایات است خلاف آن چیزی است که در قرآن است مسئله اینطور نیست خود بنده، خود بنده در طول ارتباط با بزرگان این مطلب را می دیدم که آنها دعا می کردند برای فرزندان شان برای دوستان و رفقای شان برای افراد اینها دعا می کردند خود مرحوم آقا در یکی از نامه هائی که برای بنده نوشته بودند در زمان سابق در یک سفر حجّ که مشرف شده بودند در همان زمان سابق در آنجا این عبارت بود دیشب در حجر اسماعیل حدود نیمساعت سر خود را بر جدار بیت نهادم و به تک تک شما و رفقا و دوستان دعا کردم ببینید یک ولی خدا یکی از دعا برای چه می کند؟ دعا برای سعادت می کند، دعا برای گشایش می کند، دعا برای علم می کند، دعا برای تمام اینها به جای خودش محفوظ اما آنچه که واقع مسئله می گذرد آن

چیست؟ آن همان جنبه عبودیت است آن منظور بنده در این مطالبی که گفته شده بود است که انسان برای همه مسائش خوب باید دعا کند از خدا باید بخواهد از کی بخواهد خدایا علم ما را زیاد کن، خدایا گشایش به ما بده، خدایا سعادت به ما بده، خدایا عافیت به ما بده مریضها را شفا بده اَمَّنْ یَجِیبُ مُضْطَرَّ اِذَا دَعَاهُ وَ یَكْشِفُ السُّوءَ (سوره نمل آیه ۶۴) پس برای چیست؟ اینکه حمد بخوانیم برای شفای مریض پس برای چیست؟ اینکه برای مرضا دعا کنیم مرضای جسمی، مرضای باطنی پس چیست؟ اینکه برای گرفتاریها دعا کنید پس تمام اینها به جای خودش محفوظ است ولی صحبت در این است که در نهایت قضیه آنچه که محوریت افکار و سرّ و ضمیر و نفس ما بر او قرار گرفته است او عبارت است از خواست و اختیار و مشیت پروردگار باشد این مطلب باید مورد توجّه باشد اگر این مسئله مورد رعایت قرار نگیرد خوب جوابش چه می شود؟ به ما این را می نویسند آقا مگر نگفتید دعا کنیم مثلاً فرض کنید کنکور قبول بشویم چرا نشدیم؟ خوب نشدی

که خوب نشدی صلاح، آقا مگر نگفتید دعا کنید  
مریض ما شفا پیدا می‌کند پس چرا فوت کرد خوب  
صلاح بوده بمیرد دیگر آقا مگر شما نگفتید دعا کنیم  
گشایش پیدا می‌کنیم پس چرا هنوز زیر بار قرضیم،  
آقا چرا، اینها همه برای چیست؟ همه برای این است  
که آن محوریت فراموش شده آن محوریت و اصل و  
اساس برای دعا که غلبه و خواست مشیت پروردگار  
بر خواست و مشیت ماست او در این دعاها فراموش  
شده او منظور نظر بنده بوده که باید انسان یک دعا  
داشته باشد و آن عبارت است از مقام عبودیت البتّه  
خوب برای مریض هم باید شخص دعا کند برای  
نمی‌دانم موتا هم باید دعا کند برای گرفتاریها هم  
انسان باید دعا کند درست شد در این وضعیتی که  
انسان دعا کند آنگاه خدای متعال آنچه را که برای  
ترقی او و رشد اوست انجام می‌دهد برای رشد  
اوست انجام می‌دهد ولو اینکه مخالف با همین نظر  
ظاهری او باشد با



همین توقع او باشد و کم له من نظیر که اینقدر راجع به این مسئله از بزرگان و از اولیا موارد و حکایاتی نقل شده است که چه بسا کارها و توقعاتی را که و تخیلات و دعاهائی را که افراد انجام می دهند اینها این دعاها بر خلاف مصلحت آنها و بر خلاف است نفس آنها نفسی است اگر بخواهد این عمل انجام بگیرد آن نفس توقف می کند حرکت نمی کند نفس آن، همین برای یک فرد دیگر اشکال ندارد اما نفس این شخص به یک کیفیتی است که اگر این گشایش بخواهد برای او باشد جلوی رشد او را می گیرد و اگر انسان بر این قضیه مطلع بشود خودش پیشاپیش استقبال می کند اما صلاح نیست که مطلع بشود اگر مطلع بشود که فائده ندارد خوب می داند الان، فرض کنید که من باب مثال شما بدانید الان اگر بخواهید مسافرت کنید به فلان شهرستان و خیلی هم مایلید و در آنجا یک مجلسی است یک جربانی است دوستانتان را ببینید تفریحی بخواهید انجام بدهید اگر بخواهید در آنجا شرکت کنید با تمام شوق و رغبت و اشتیاقی که دارید فرض کنید که در آنجا وسیله شما

در آن موقعیت خطرناک سقوط می کند و شما به درّه  
ساقط می شوید و از دنیا می روید درست شد اگر  
برای شما این مسئله روشن بشود یا در مکاشفه  
روشن بشود یا در خواب روشن بشود که این سفر  
شما با این پدیده روبرو است درست، اگر صد  
میلیون به شما هم بدهند نمی روید کی برود مگر  
دیوانه است کسی برود مگر کسی دیوانه است  
بخواهد برود کسی که بداند اگر اینجا را برود در  
خطر می افتد درست شد حالا اگر برای شما روشن  
بشود و نروید هنر کردید دیگر هنر نکردید این که  
انسان عبور می کند در وقتی است که پا روی نفس  
بگذارد و با عدم اطلاع از عواقب این عمل را انجام  
بدهد آنجاست که حرکت می کند اگر اطلاع داشته  
باشد فائده ندارد هر بچه هم این را نمی کند بچه هم  
باشد این کار را انجام نمی دهد مگر یک شخصی  
دیوانه باشد درست شد لذا خدای متعال حقائق اشیا  
را از این نقطه نظر بر ما مخفی کرده است که ما در  
مقام اتصال و اطاعت موجب رشد نفسانی خودمان  
بشویم پرده های جهل به واسطه سرکوبی نفس آن

پرده‌ها کنار برود اما در مقامی که خود نفس رغبت داشته باشد خود نفس اشتیاق داشته باشد خوب در آن مقام رشد وجود ندارد از این جهت امام صادق علیه‌السلام در اینجا می‌خواهد این را بفرماید شخص وقتی به مقام عبودیت می‌رسد که تمام اشتغالش و تمام کارهایش این دیگر از مرتبه نفس بیرون آمده باشد این کار را انجام بدهم بهتر است یا نه دیگر در کارش نباشد وقتی انسان خودش را کنار گذاشت و خود را مملوک دیگری دید و خود را عبد دیگری دید و برای خودش در اینجا حساب باز نکرد طبعاً کارهایش آن خواهد شد که او خواهد طبعاً افعال او به همان کیفیتی خواهد شد که او می‌خواهد دیگر از تمرکز روی یک عمل باز خواهد داشت یادتان رفته حکایتی را که





مرحوم آقا در روح مجرد در مورد آقای حدّاد  
حکایت کردند وقتی که در منی با آن فرد عالم  
برخورد کردند که آمده بود و اظهار ناراحتی می کرد  
و این چه وضعی است و این چه اوضاعی است  
نمی دانم اینجا مناست و گوسفند می کشند و نمی دانم  
احراممان خراب می شود و نمی دانم این مردم می آیند  
می نشینند و آن نمی دانم فرض کنید که آثار چیز بر  
این احرام بار می شود و آن یکی گوسفند می کشد  
نمی دانم حوله احرام ملبس می شود امثال و ذلک این  
دیگر چه احرامی است دیگر این دیگر چه توجهی  
است دیگر و چه ناراحت شده بود به هم ریخته بود  
اوضاعش به هم ریخته بود حجّ را داشت بر خودش  
خراب می کرد آثار حجّ را دیگر در وجود خودش  
عین همان کاری که الان دارند می کنند، عین همان  
کاری که الان دارند می کنند حاجی الان باید بلند شود  
برود با توّجه و با حضور قلب باید برود طواف را  
انجام بدهد سعی را انجام بدهد من نشسته بودم دیدم  
یک شخصی آمده خیلی مضطرب آقا که چه کنم از  
بین رفت همه چیزم. چه شده؟ آقا داشتم طواف

انجام می‌دادم یکی آمد شانه مرا آمد از من شانه مرا  
برگرداند به این سمت یک مقداری و من حرکت  
کردم رفتم حالا آمدم می‌گویند آقا اصلاً طواف باطل  
است و نمی‌دانم سعی و گفتم برو آقا جان طواف از  
طواف من هم قبول تر است در روز قیامت من ضامن  
بر اینکه گفت آقا می‌گویند شانه گفتم تو دور من  
چهار دور هم چرخ هم بزنی طواف قبول است  
اشکالی ندارد این حرفها چیست درمی‌آورند به این  
نحو آن حالت نفسانی و حالت روحی حج را ما  
می‌گیریم و به جای او تشویش و اضطراب و دلهره  
و کدورت و شک و شبهه و یک انبانی از تأثرات و  
شکوک همراه با آن شخص به وطنش می‌فرستیم این  
حج شد؟ صد سال آدم نرود بهتر است یک همچنین  
درست اولیا آمدند راه را باز کنند مسیر را باز کنند راه  
انسان را به خدا نزدیک کنند راه انسان را به خدا  
نزدیک کنند من یک وقتی در یک جایی بودم یک  
شخصی از آقایان که از منتسبین به بعضی از افراد  
هست و آن شخص هم الان حیات دارد و فردی  
است که خیلی معنون و موجهه و معروف و مشهور

و بله در این زمینه‌هاست آن می‌گفت ما با ایشان به حج رفتیم یا به عمره می‌گفت رفتیم از جدّه رفتیم برای جحفه و در جحفه محرم شدیم حالا یک شخص پیرمرد فرض کنید که در آن وقتی که این قضیه را نقل می‌کرد هشتاد هفتاد و پنج هشتاد سال از سنّ ایشان گذشته یک شخصی که صاحب رساله و صاحب تقلید و امثال و ذلک می‌گفت، می‌گفت همینکه ما احرام را بستیم یک مرتبه دیدم رنگ این آقا عوض شد شروع کرد بدنش به لرزیدن همینطور ناراحت گفتم آقا چه شده؟ چرا اینطور شدی؟ گفت من الان دارم این فکر را می‌کنم حالا که احرام را بستم چطوری از این احرام در می‌آیم. می‌فهمید یعنی چه؟ یعنی یک وقتی چه جوری می‌شود حالا این احرام را بستیم گفتم به او پیرمرد می‌گفتی در نیامدی که نیامدی مگر می‌خواهی ازدواج کنی که حالا از این احرام حالا چه طوری می‌خواهی در بیایی فرض کن تا آخر عمرت در احرامی حالا چه طور می‌شود حالا می‌گویند چطوری از این احرام در



می‌آیم با این وضعهائی که می‌بینم با این شکهائی که وجود دارد با این کارهائی که اگر انسان بخواهد انجام بدهد با این مبطلات احرام که ممکن است باشد با این وضعی که می‌آید این چه جوری می‌شود حالا این ماتم گرفته هنوز احرام حوله را روی سرش نینداخته دارد می‌لرزد از اینکه چه جوری این احرامش را تا آخر به سلامت حالا فرض کنید که تا عصر هم بیشتر نیست مگر اعمال عمره چه قدر طول می‌کشد، چقدر طول می‌کشد؟ دارد در این تردید به سر می‌برد حالا متوجه شدید اوضاع چه خبر است. هفتاد سال هشتاد سال از سن یک نفر بگذرد که شخص در تمام مسائل و روایات و فلان و بالا و پائین و غور و اینها کرده باشد خودش یک عمل می‌خواهد انجام بدهد هنوز نمی‌تواند مانند یک نفر عادی، عادی خیابانی بلند شود بیاید این عمل را انجام بدهد درست، این را می‌گویند سیر قهقرا. آنچه را که تا به حال بوده است در بُعد از خدا پیموده شده آقای حدّاد چه فرمودند به آن شخص گفتند چه خبر است؟ همه چیز را به هم ریختی همه دنیا را نجس

کردی همه دنیا را به هم ریختی همه دنیا را، چه شده  
حالا، یک خورده حالا یک ترش‌حی شده به تو بگیر  
بنشین بابا بنشین کارت داریم بنشین آن نشست  
فرمودند یک شخصی رفته بود پیش یک بزرگی  
خواندید دیگر رفته بود پیش یک بزرگی گفت  
استادتان چه به شما یاد داده چه تعلیمتان کرده گفت:  
امرها بالالتزام بالطاعات و الاجتناب عن الذنوب ما را  
امر کرده که دقیقاً سر ساعت فلان کار را انجام بدهیم  
فلان عبادت را انجام بدهیم فلان عمل خیر را انجام  
بدهیم اینطرف و آنطرف هیچ تکانی هم نخورد قضیه  
و از گناهان هم پرهیزیم مواظب باشیم کاملاً او در  
جواب گفت: تلك مجوسية محضة؛ هلا أمرکم  
بالتبتل إلى الله والتوجه إليه برفض ما سواه؟! چرا  
به شما نگفت که از خودتان بیرون بیاید چرا به شما  
نگفت که دیگر غیر از او چیزی نبینید چرا به شما  
نگفت که افکارتان را به جای اینکه متوجه به تأثیر و  
تأثرات ظاهری در اعمال و عبادات کنید به او توجه  
کنید دیگر اصلاً نگاه نکنید چرا به این شما را امر  
نکرد ببینید این مقام، مقام عبودیت است امام صادق

می خواهد انسان را به این مقام ببرد یعنی عبد اینکه همه اشتغالش منحصر باشد یعنی از خودش دیگر بیرون بیاید بدی و خوبی را در اعمال نبیند او گفته است انجام می دهم، او گفته است انجام می دهم، او گفته است این کار را انجام می دهم او گفته است نه اینکه این چه اثری دارد این را انجام می دهم برای این که این اثر را داشته باشد که اگر ندید در مقام بر بیاید چه شد؟ چرا نشد؟ درست، چرا پس اینطور نشد؟ عبد آن عبدی است که در مقام اطاعت خود را دیگر نبیند که این عمل برای رسیدن به اوست به قول خواجه در اینجا خیلی عالی می فرماید این شعر الان به ذهنم آمد از ایشان





ولی تو تالِب معشوق و جام می خواهی \*\*\* طمع

مدار که کار دگر توانی کرد

بله انسان باید برای رسیدن به او اهتمام داشته

باشد اما این یک مرتبه‌ای دارد از این مرتبه به بعد

دیگر خواست باید برود کنار، عمل را انجام می‌دهم

برای اینکه از آنجا جاذبه‌های الهی بیاید بارقه‌ها بیاید

پس برای این شد بلند می‌شوم این کار را انجام

می‌دهم برای اینکه حالم خوب بشود برای حال

انجام دادی به حجّ می‌روم برای اینکه وضعم

دگرگون بشود برای وضع رفتی پس تو حجّ انجام

ندادی تو تالِب معشوق وصل او را می خواهی و جام

او را می خواهی و استفاده از آن شرابهای معنوی را

برای خودت می خواهی طمع مدار که کار دگر توانی

کرد نه به آنجائی که بزرگان رفتند نمی‌رسی باید از

خود بیرون بیائی باید دیگر در خود چیزی را نبینی

احساس نکنی آن مقام عبودیت که در تو پیدا شد

آنوقت آن زمانی است که مرحوم آقا فرمودند: انسان

می‌رسد به یک جا می‌بیند همه کارها را که انجام داد

همه را از خودش سلب کرده اولّ خوب نظر به افعال

داشت بعد خوب عمل به عوام آن نظر را برداشت  
بعد تسلیم پروردگار شد آمد، آمد به یک جا که  
می‌رسد در آنجا که می‌خواهد دیگر خودش را کنار  
بگذارد و از خودش بگذرد همه اینها برای آن است  
دیگر برای این است که به وصل برسد می‌گوید  
خدایا عمل را انجام می‌دهم برای اینکه به تو نزدیک  
بشوم. به آن مرتبه که می‌رسد می‌بیند دیگر این کار  
کار او نیست اینجا مرحوم آقا می‌فرمودند: اینجا کار  
کار امیرالمؤمنین است می‌آید و با آن اکسیری که دارد  
مگر راجع به امیرالمؤمنین نمی‌گفتیم راجع به  
حضرت که داریم در آن زیارت آن حضرت داریم که  
شهادت می‌دهم که تو اکسیر اعظم هستی آن اکسیری  
که می‌آید و می‌زند و آنجا آن ماهیت را برمی‌گرداند  
و انسان را از آنجا بیرون می‌آورد آنجا دیگر یک  
جایی است که انسان احساس می‌کند آنجا نمی‌تواند  
خودش و با اراده خودش و با اختیار خودش دیگر در  
آنجا کاری انجام بدهد انشاءالله خداوند قسمت  
کند و همه ما را مشمول رسیدن به این نعمت عظمی  
قرار بدهد بنابراین آنچه که از این روایت از این فقره

به دست آمد این است که امام علیه السّلام می خواهند  
بفرمایند همانطوری که این معنا با سائر فقرات  
تناسب داشته باشد که انسان در مقام عبودیت باید از  
خواست خودش دست بردارد وقتی که خودش را  
کنار گذاشت و میل خود را کنار گذاشت دیگر نگاه  
می کند هر چه را که او می خواهد انجام می دهد همین  
هر چه را که او می خواهد عمل می کند، هر چه را که  
او نمی خواهد چون او نمی خواهد عمل نمی کند حالا  
به نتیجه فکری و تخیلی خودش برسد یا به آن نتیجه  
نرسد آن دیگر یک مطلب، مطلب دیگری است  
انشاءالله امیدواریم که خداوند متعال دست همه ما  
را بگیرد و ما را به این مرتبه که مورد نظر اولیا اوست  
ما را برساند.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ